

# در آمدی بر «گفتمان» یا گفتمانی درباره «گفتمان»

دکتر حمید عضدانلو

از دانشگاه آزاد اسلامی

به جای مقدمه:

مثلاً «به معنای فوکویی آن» یا «به معنای فراساختارگرایی» - Post structuralism «ان» به کار می‌برند. به عنوان مثال، ادوارد سعید Edward Said که اساس ساختمان «شرقشناسی» خود را بر همین مفهوم بنا کرده، آشکارا می‌گوید: «مفهوم شرقشناسی درک نخواهد شد مگر آنکه به صورت يك گفتمان... آنها به صورتی که فوکو به کار می‌برد، مطالعه شود.»<sup>۱</sup> به عبارت دیگر، بدون درک این مفهوم، آنها به معنای فوکویی آن، درک مفهوم «شرقشناسی» ادوارد سعید غیرممکن خواهد بود.

مدت زمان نسبتاً کوتاهی است که این مفهوم راه خود را به حوزه‌های فرهنگ و زبان ما باز کرده و متفکران ما نیز، در تألیفات و ترجمه‌های خود، معادل‌هایی برای این مفهوم در زبان فارسی پیشنهاد کرده و به کار برده‌اند. از جمله معادل‌هایی که برای این مفهوم در زبان فارسی به کار برده شده می‌توان از «گفتار»، «سخن»، «وعظ و خطابه»، «درس و بحث»، «مقال» و «گفتمان» نام برد.

از جمله مفاهیم کلیدی و پرکاربردی که در شکل دادن تفکر فلسفی - اجتماعی - سیاسی مغرب زمین در نیمه دوم قرن بیستم نقش بسزایی داشته، و هنوز هم دارد، مفهوم گفتمان (discourse) است. گرچه این مفهوم در ادبیات فلسفی - اجتماعی دوران کهن، قرون وسطی و به ویژه دوران مدرن مغرب زمین کاربرد فراوان داشته، ولی معنای آن در چند دهه اخیر تغییر فاحشی کرده است. این مفهوم را می‌توان به کرات در نوشته‌های ماکیاولی، هابز و روسو یافت، ولی معنایی که متفکرانی چون امیل بن ونیست Emil Benveniste، میشل فوکو Michel Foucault، ژاک دریدا J. Derrida و دیگر... کران برجسته معاصر مغرب زمین از آن به دست، می‌دهند کاملاً متفاوت از برداشتی است که مثلاً ماکیاولی، هابز و یا روسو داشته‌اند. این تفاوت معنا به حدی است که، در یکی دو دهه اخیر، نویسندگان و سخنرانان آکادمیک مغرب زمین در نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود و به هنگام کاربرد این مفهوم، بر این نکته تأکید می‌کنند و متذکر می‌شوند که این مفهوم را

دگرگونی این ارتباطات خودزاده دگرگونی شرایط اجتماعی-اقتصادی-سیاسی است؛ و چون این شرایط ثابت و پایدار نیستند ساختار زبان نیز که توضیح دهنده این شرایط است نمی تواند ثابت و پایدار بماند.

این نکته تا حدودی روشن است که ارتباطات مختلف میان افراد با میانجیگری کلمات و مفاهیم صورت می گیرد یا می تواند صورت بگیرد. به این نکته نیز باید توجه نمود که کلمات و مفاهیم تنها ابزارهای برقراری ارتباط میان افراد نیستند و علائم، رموز و کنایه‌هایی نیز در برقراری چنین ارتباطاتی مؤثرند. از این رو، گفتمان‌ها فقط منحصر به کلمات، عبارات، و

جملات نبوده و علائم و کنایه‌های غیر کلامی نیز در شکل دادن آنها نقش دارند. اگر يك عالم زبان قصد کند که به سیماها و ویژگی‌های این ارتباطات پی برد یا آنها را طبقه بندی نماید، گفتمان می تواند هم موضوع و هم هدف مطالعه او قرار گیرد. به عبارت دیگر، برای به اسارت درآوردن زبان و پی بردن به ویژگی‌ها و سیماهای مختلف ارتباطات میان افراد، و هم چنین برای طبقه بندی کردن موضوعات آنها، گفتمان یکی از ابزارهای مؤثری است که در اختیار ما قرار دارد. در واقع در يك گفتار متوالی، هم شروع و هم خاتمه صنعت بیان rhetoric با حرکت توأمان اشکال و موضوعات - یعنی همان گفتمان discourse - همراه است. از درون چنین چشم اندازی است که می توانیم گفتمان را به عنوان نمایانگر تبیین زبان در ورای مقیاس‌هایی بزرگتر از جمله بررسی نماییم. به عقیده فوکو: «گفتمان‌ها تشکیل شده از علامات می باشند، اما کارکردشان از کاربرد

این علامات، برای نشان دادن و برگزیدن اشیاء، بیشتر است. همین ویژگی است که آنها را غیرقابل تقلیل به زبان، سخن و گفتار می کند. این ویژگی همان است که ما باید آنها را آشکار کرده و توصیف نماییم.»<sup>۳</sup> گفتمان در میان سطوح ساختار پایدار زبان و تکلم یا گفتاری قرار دارد که ظاهراً صورت می گیرد: گفتمان بیانگر ویژگیها و خصوصیات تاریخی چیزهای گفته شده و چیزهایی است که ناگفته باقی می ماند. بعلاوه، این نیز ضروری

است که «تراکم» و «پیچیدگی» درون اعمال گفتمانی آشکار گردد و به ورای مرزهای ساختاری یا سخن و نطق، یعنی زبان و تکلم ظاهری (گفتار)، دست یابیم. در درون گفتمان‌های متفاوت، جهان متفاوت درک می شود. ساختار گفتمان با مفروضاتی ترکیب شده که در آنها هر سخنران می بایست طوری سخن بگوید که سخنش معنا داشته باشد. از این رو، مفهوم گفتمان تأکید بر فرآیندهایی اجتماعی دارد که مولد معناست.

گفتمان‌ها نه تنها مربوط به چیزهایی است که می تواند گفته یا درباره اش فکر شود، بلکه درباره این نیز هست که چه کسی، در چه زمانی، و با چه آمریتی می تواند صحبت کند. گفتمان‌ها مجسم کننده معنا و ارتباطات اجتماعی است؛ شکل دهنده ذهنیت و نیز ارتباطات اجتماعی-سیاسی (قدرت) است. در نظر فوکو، گفتمان‌ها «اعمالی هستند که به طور سیستماتیک موضوعاتی را شکل می دهند که خود سخن می گویند.... گفتمان‌ها درباره موضوعات صحبت نکرده و هویت موضوعات را تعیین نمی کنند؛ آنها سازنده موضوعات بوده و در فرآیند این سازندگی مداخله خود را پنهان می دارند.»<sup>۴</sup> پس، احتمالات برای معنی و تعریف از طریق موقعیتهای اجتماعی و تشکیلاتی ای به دست می آید که توسط بکار گیرندگان گفتمان‌ها اشغال شده است. بنابراین، معانی و مفاهیم نه از درون زبان بلکه از درون اعمال تشکیلاتی و ارتباطات اجتماعی-سیاسی (قدرت) ناشی می شوند همین که کلمات و مفاهیم در درون گفتمان‌های

پاسخ دادن به این پرسش که هر يك از معادل‌های بکار برده شده تا چه حد می تواند بیانگر دقیق معنی discourse و انواع کاربردهای آن در غرب باشد، از عهده نویسنده این سطور خارج و وظیفه لغت‌شناسان و دانشوران زبان‌شناسی تطبیقی است. ولی این ضرورت را حس می کنم که باید تعریف دقیق و جامعی از این مفهوم به دست داده شود؛ تعریفی که کاربردهای آن را نه تنها در حوزه‌های علوم اجتماعی و انسانی بلکه در علوم سنجیده exact sciences نیز برای ما روشن گرداند.

چنین مهمی، البته اگر به انجام رسد، دست کم از دو جهت راهنمای ما خواهد بود. نخست، چون این مفهوم در حال پا گذاشتن به حوزه‌های زبان و فرهنگ ماست، چنین تعریفی و نشان دادن پیچ و خم‌های بسیار این مفهوم نه تنها کار پژوهندگان فارسی زبان را در کاربرد آن آسانتر می کند، بلکه خوانندگانی را که آثار این پژوهندگان را خواهند خواند و چه بسا با به کار بردنش در نوشته‌ها و گفته‌های خود نظریه‌های تازه‌ای را بنا خواهند کرد، دچار سردرگمی و «تیرگی و ابهام فکر» نخواهد کرد.

دوم، حال که تلاشی به چشم می خورد تا از چاله «برخورد سطحی با غرب» بیرون آئیم و در زمین هموار «پرسش بنیادی» از ماهیت غرب گام برداریم و رابطه خود را با آن بهتر دریابیم، شاید با درک عمیقتری از معناها و انواع کاربردهای چنین مفاهیمی بتوانیم از افتادن در چاهی که برداشت سطحی از آنها پیش پای ما خواهد افکند، رهانی یابیم.

در اینجا اشاره به دو نکته را ضروری می دانم: اول اینکه این نوشته مدعی به دست دادن تعریفی دقیق از این مفهوم و تاریخ تحول و انواع کاربردهای آن نیست. انجام چنین مهمی در توان يك نفر نبوده و تلاشی پیگیر از طرف همه کسانی را می طلبد که در پژوهشهای خود با این مفهوم سروکار دارند. دوم اینکه، کاربرد واژه «گفتمان» بعنوان معادل discourse در این نوشته نه به دلیل تأیید آن بلکه به این علت است که معادل‌های دیگر را برای توضیح چنین مفهومی چندان مناسب نیافته‌ام. واژه «گفتمان» [از گفت، ستاک ماضی گفتن + مان، پسوند اسم ساز از ریشه فعل، چنانکه در ساختمان، زایمان، چایمان، و جز آنها] را، اولین بار، داریوش آشوری در یکی از مقاله‌های خود تحت عنوان «نظریه غربزدگی و بحران تفکر در ایران»<sup>۵</sup> به کار برده و من نیز از آن پس در نوشته‌های خود از همین معادل استفاده کرده‌ام.

## گفتمان

ریشه مفهوم گفتمان (discourse) را می توان در فعل یونانی discurrere، به معنی حرکت سریع درجهات مختلف (dis = درجهات مختلف؛ currere = دویدن یا سریع حرکت کردن) یافت. گرچه این مفهوم به معنی تجلی زبان در گفتار یا نوشتار به کار برده می شود، ولی همانطور که از ریشه آن پیداست، در علم بیان کلاسیک، بر زبان به عنوان حرکت و عمل تأکید می شده است. به عبارت دیگر، کلمات و مفاهیم که اجزاء تشکیل دهنده ساختار زبان هستند ثابت و پایدار نبوده و در زمانها و مکانهای متفاوت ارتباطات آنها دگرگون شده و معانی متفاوتی را القاء می کنند.



نمود: هر گفتاری يك سخنران (گوینده) و حداقل يك شنونده دارد، و هدف سخنران اثر گذاشتن بر دیگران می باشد.<sup>۷</sup> باید بین چنین کاربرد شخصی زبان و کاربرد غیرشخصی «وجه تاریخی»<sup>۸</sup> mode of history زبان تمیز قایل شد. با قایل شدن چنین تفاوتی، بنویست زمانهای افعال زبان فرانسه را توضیح می دهد. نقطه آغازین او حشو و زواید ظاهری اشکال مختلف زمان گذشته است که، بسته به اینکه شخص صحبت می کند یا می نویسد تغییر می یابد. آنچه در گفتار بیشتر به کار برده می شود زمان گذشته مرکبی است که توسط فعل داشتن (avoir) و اسم مفعول (که از این پس آنرا کامل perfect می نامیم) شکل می گیرد؛ و آنچه بیشتر در نوشتار به کار برده می شود صرف واضح و روشنی از فعل است که از این به بعد آنرا «ماضی» (aorist) می نامیم. (aorist در دستور زبان یونانی نمایانگر عملی است که در گذشته صورت گرفته، بدون آنکه کامل شدن آنرا نشان دهد. این مفهوم یکی از زمانهای گذشته فعل یونانی است که شامل زمان ساده گذشته و حدود نامعین سایر اقسام زمانهای گذشته می باشد. بعضی آنرا با مضارع عربی مقایسه کرده اند.) هم برای زبانشناسان و هم برای مردم عادی، که در محاوراتشان با منطق زبان سروکار چندانی ندارند، این مسئله امری پیش پا افتاده تلقی می شود که کاربرد این فعل که شکلی قدیمی تر دارد در حال ناپدید شدن است و در طول زمان «کامل» perfect جانشین آن خواهد شد. همین نکته است که بنویست را به مجادله می کشاند. او می خواهد نشان دهد که متعاقب ناپدید شدن این فعل از زبان محاوره، نباید شك کرد که این زمان در زبان نوشتاری نیز مورد تهدید واقع شده است. دلیلی که بنویست برای اثبات نظر خود ارائه می کند اینست که، علیرغم حضور ظاهری آن در زبان نوشتاری، این زمان کارکردی متفاوت از زمان «کامل» دارد. آنچه برای پیش گویی موقعیت آینده این زمان ضروری است نه مطالعات آماری بلکه درک نظام زمانی در افعال زبان فرانسه می باشد. به عقیده بنویست، ورود مضاعف زمان گذشته در زبان امری زائد نیست که نشان دهنده عدم توانایی زبان در اصلاح خود باشد، بلکه بیانگر این حقیقت است که دو نظام زمانی مجزا وجود دارد که توسط ارتباط مؤلف کلام (که از این پس آنرا فاعل خبر، یا مخبر subject of the enunciation می نامیم) با بیان statement (که از این پس آنرا خود خبر enounced می نامیم) از هم متمایز می شوند. در این ارتباط که بنویست آنرا تاریخ histoire می نامد، وقایعی که در زمانهای معینی اتفاق افتاده است، بدون دخالت سخنران در روایت آنها، حضور دارد.<sup>۹</sup> زمانهای چنین ارتباطی استمراری (بنویست شرطی را نیز قائل می شود) ماضی aorist، و ماضی بعید pluperfect هستند، البته همراه با حضور بی موقع و محدود کننده يك زمان ترکیبی که به نظر بنویست باید آنرا مربوط به آینده دانست. بنویست به این نکته اشاره می کند که این سه زمان اصلی به صورتی کامل تبیین کننده جهان تاریخ بوده و آنرا با نقل قول هایی از متون تاریخی یا زمانی از بالزاک به نمایش می گذارند:

«تازمانی که روایت تاریخی پیگیری می شود، دلیلی برای تغییر آن نیست؛ و از این گذشته، از آنجا که می توانیم تصویری از همه گذشته جهان به عنوان يك روایت متوالی داشته باشیم، روایتی که مطابق با این ارتباط سه گانه زمانها (ماضی، استمراری و ماضی بعید) بنا شده باشد، دلیلی وجود ندارد که در روایت وقفه ای ایجاد شود. لازم و کافی است که مؤلف نسبت به هدف تاریخی خود

مختلف گسترش پیدا کنند، معنا و تأثیر خود را تغییر می دهند. گفتمانها امکانات تفکر را تحمیل می کنند، آنها کلمات را از طریق راههای ویژه تنظیم و ترکیب کرده و مانع ترکیبات دیگر شده یا آنها را جابجا می نمایند.

در هر صورت، از آنجا که گفتمانها بوسیله طرد و دربرگیری، و هم چنین توسط چیزهایی که می توانند و یا نمی توانند گفته شوند، ساخته شده اند، در ارتباطی رقابت آمیز با گفتمانهای دیگر، معانی دیگر، ادعاهای دیگر، حقوق دیگر، و موقعیتهای دیگر قرار می گیرند. این همان «اصل انفصال» یا «ناپوستگی» فوکو است. او معتقد است که «ما باید پیچیدگی و ناپایداری قدرت را - جایی که گفتمان می تواند هم ابزار و هم ثمره قدرت، و هم چنین يك مانع، يك موجب لغزش، يك نقطه مقاومت و يك نقطه شروع برای يك استراتژی مخالف باشد - بپذیریم.»<sup>۱۰</sup>

يك سلسله از تبیین های ویژه، مولد يك حوزه گفتمانی خواهند بود - محلی برای امکان اثبات یا ابطال موضوع مورد بحث. شاید به همین دلیل باشد که ژاک الین میلر Jacques Alain Miller متذکر می شود که ما می توانیم، توسط گفتمان، «فرآیند زبان را که حقیقت از آن طریق خود را تحمیل می کند درک کنیم.»<sup>۱۱</sup> میلر به روشنی بیان می دارد که ثمره فرعی تحمیل حقیقت، به صورتی اجتناب ناپذیر، تولید يك فاعل subject نیز هست، فاعلی که بوسیله فرآیند واقعی زبان، که او را به درون هستی فرامی خواند، تقسیم شده است. همین تقسیم فاعل در زبان است - فاعلی که در مفهوم لاکانی Lacanian concept همان دال signifier می باشد - که نقش اساسی در ساخت و پرداخت هر نوع تئوری گفتمان بازی می کند. با همه امکانات موجود در لغات و واژه ها، بدون چنین تقسیمی عبارت گفتمان نمی تواند نمایانگر مکان های تبیین زبان و جامعه جویی sociality باشد و کارکردش فقط پوششی می شود برای صورت گرای زبانی linguistic formalism یا ذهن گرای اجتماعی sociological subjectivism. از جمله زبانشناسانی که در درک این مطلب ما را با مثالهای بسیار مهم یاری می کنند امیل بنویست Emil Benveniste و زلینگ هریس Zelling Harris هستند. گرچه مفهوم «دال» Signifier لاکان تأیید کننده آغازین بحث ماست، ولی بررسی بیشتر این موضوع سوالات دیگری را به دنبال خواهد آورد؛ سوالاتی که، با بررسی کارهای میشل پشو Michel Pecheux، ما را به مسئله دیگری بنام «سیاست دال» Politics of signifier رهنمون می شود. ادامه این بحث فقط رهیافت و نقدی است به نظریه بنویست درباره گفتمان، تاریخ، و منزلت فاعل. در نوشته های آینده به نظریات دیگر متفکرانی که در این زمینه کار کرده اند، خصوصاً میشل فوکو که گفتمان را در ابعاد اجتماعی - فرهنگی - سیاسی آن مورد بررسی قرار داده، خواهیم پرداخت.

## گفتمان، تاریخ، و منزلت فاعل در نظریه امیل بنویست

گفتمان، در نوشته های بنویست، تأکید بر مرجع لغات در کاربرد چندفاعلی intersubjective زبان دارد. او در یکی از رساله های مشهور خود که درباره ارتباط بین زمانها در افعال زبان فرانسه نوشته شده، بر این نکته تأکید دارد که «برای درک گفتمان باید آنرا در وسیع ترین سطحش بررسی



معرف قلمرو شخصی گفتمان، با نظام زمانی مربوط به لحظه صحبت است؛ و دنیای سوم شخص که معرف قلمرو غیر شخصی تاریخ، با نظام زمانی مربوط به لحظه واقعه می باشد. از نظر بنونیست، فقط از طریق تاریخ است که می توانیم به قلمرو «واقعی» غیرشخصی دست یابیم.<sup>۱۱</sup> یکی از نکاتی که ظاهراً بنونیست به آن توجه نکرده حضور سوم شخص در قلمرو گفتمان است. باید در نظر داشت که حضور سوم شخص در قلمرو گفتمان و ارتباطش با آن، گرچه آشکار نیست، در همه حالات دیده می شود. به عبارت دیگر، خود مخبر، با انتخاب خود، وارد این قلمرو می شود. همین انتخاب است که کارکرد زبان را از حالتی «غیرشخصی» به حالتی «شخصی» تبدیل می کند. نکته دیگر این حقیقت است که لنگرگاه زمانی گفتمان، یعنی زمان حال، خود در درون تاریخ رخ می دهد، اتفاقی که بنونیست آنرا «حضور بی موقع» می خواند.<sup>۱۲</sup>

در بالا به این نکته اشاره کردیم که کلمات و مفاهیم تنها ابزار برقراری ارتباط میان افراد نیستند و علائم، رموز و کنایه هایی نیز در برقراری چنین ارتباطاتی مؤثرند. این مسئله را نیز متذکر شدیم که گفتمان ها فقط منحصر به کلمات، عبارات، و جملات نبوده و علائم و کنایه های غیر کلامی نیز در شکل دادن آنها نقش دارند. لذا وقتی راوی نقل قولی از یک متن تاریخی یا داستانی از بالزاک می کند، بدون آنکه خود بخواید، توسط علائم و کنایه های شخصی و غیر کلامی، در روایت حضور دارد. این بدان معناست که فقط کاربرد زمان در روایت راوی تعیین کننده قلمرو گفتمان یا تاریخ نبوده و عوامل دیگری نیز در تعیین آنها مؤثرند، عواملی مانند بلند و کوتاه بودن صدای فاعل خبر (در گفتار)، نوع تکیه کردن بر مفاهیم بکار برده شده (چه در گفتار و چه در نوشتار)، ایفای نقش (حرکات فیزیکی فاعل خبر به هنگام روایت)، زمان روایت، موقعیت اجتماعی - سیاسی فاعل خبر و غیره. این عوامل خود نمایانگر حضور اول شخص در روایت «تاریخی» (به معنای بنونیستی آن) است. از این رو می توان چنین نتیجه گرفت که روایت «تاریخی» نیز در درون قلمرو گفتمان حرکت و عمل می کند.

جدا از این عدم تجانس های درونی، انتقادات دیگری نیز بر کل پروژه بنونیست وارد است. او ارتباط میان این دو نظام زمانی، یعنی کارکرد غیرشخصی و شخصی، را که از نظر او مستقل بوده و بازگشتی به یک زوج عینی / ذهنی objective / subjective ندارند، توضیح نمی دهد. در حالی که عینیت، برای برقراری ارتباطات درونی، و از اثرات احتمالی ذهنیت بر آن، می تواند پاره پاره شود. زبان، در این دیدگاه، آئینه ساده ای تلقی می شود که منعکس کننده واقعیت است؛ اما زمانی که قلمرو عقل توسط احساسات و تعصبات «غیر منطقی» مورد تعرض قرار گیرد، آنگاه این آئینه تیره و تار خواهد شد. این دیدگاه شبیه دیدگاهی سنتی است که در آن نظم زبان در ارتباط با سخنران (صنعت بیان) سنجیده شده، و دیدگاهی را که این نظم را در ارتباط با واقعیات (منطق) می سنجد رد می کند. این تصویر، حداقل، بعضی از عناصری را که بنونیست در بحث خود، بویژه در مورد کارکرد ضمائر در زبان، به کار می گیرد نشان می دهد:

«اگر هر سخنران، برای ابراز احساسات درونی غیر قابل تقلیل خود، علامت مشخصی به کار می برد (به همان صورت که هر ایستگاه رادیویی علامت خود را دارد) به تعداد افراد زبان وجود می داشت و برقرار کردن ارتباط مطلقاً غیر ممکن می شد. زبان، با بنیاد نهادن

وفادار بماند و اجازه ندهد چیزهای بیگانه وارد روایت وقایع شوند (گفتمان، اندیشه ها، پژواک ها، و سنجش ها). در حقیقت می توان گفت که دیگر راوی ای وجود ندارد. حوادث از نظر تسلسل تاریخی، به همان صورتی که اتفاق افتاده اند، در معرض دید قرار می گیرند. هیچکس در اینجا صحبت نمی کند؛ به نظر می رسد که حوادث خود را روایت می کنند. زمان اصلی در اینجا ماضی، یعنی زمانی است که راوی در آن حضور ندارد.»<sup>۱۳</sup>

این همان ارتباط غیر شخصی است که مخالف گفتمان است. تاریخ درگیرکننده فاعل خبر (مخبر) در خود خبر نیست. یکی از ویژگیها و چه بسا تعاریف اصلی گفتمان همین درگیر شدن فاعل خبر در خبر است. در سخن گفتن و گفتار، زمانها همیشه در ارتباط با زمان حال هستند، و باید راه را به روی زمانی بگشایند که گذشته را برحسب زمان حال تعریف می کند: «زمان کامل نیز مانند زمان حال متعلق به نظام زمانی گفتمان است، زیرا برخلاف موقعیت ماضی که لحظه حادثه می باشد، موقعیت زمانی کامل لحظه گفتمان است.»<sup>۱۴</sup> بنابراین، در نظر بنونیست، یکی از عوامل مهمی که قلمرو تاریخ را از قلمرو گفتمان مجزا می نماید نوع زمانی است که فاعل خبر (مخبر) در گفتار یا نوشتار خود به کار می برد. به عبارت دیگر، اگر فاعل خبر روایت را، توسط زمانی که بکار می برد، به زمان حال متصل گرداند در قلمرو گفتمان و در غیر این صورت در قلمرو تاریخ است. از این رو، با تمیز قایل شدن میان دو شکل از زمان گذشته در زبان فرانسه، بنونیست قادر به توضیح سیمای بیشتری از نظام زمانی می شود. به ویژه اینکه، او چگونگی تولید زمانهای مرکب فرعی را در واکنش با فشاری توضیح می دهد که در اطراف ضمیر اول شخص تولید شده و باعث شکل گیری دو نوع زمان گذشته می شود.

این مسئله اتفاقی نیست که بنونیست ضمیر اول شخص را به عنوان تبیینی بحرانی در رشد تاریخی زبان در قرنطینه نگاه می دارد، زیرا همین مقوله ضمیر است که فراهم آورنده قلمروئی است که در آن تفاوت های زمانی بنونیست تبیین می شود. در یک سو دنیای گفتمان وجود دارد، دنیای (من / تو)، و در سوی دیگر دنیایی که اول شخص و دوم شخص در آن حضور ندارند، یعنی دنیای تاریخ - دنیای (او / آن). موضوع اصلی فصل پنجم رساله بنونیست (Problems in General Linguistics) اینست که ساختار بسیاری از زبانهای هند و اروپایی به صورتی است که ما را در تجزیه و تحلیل ضمائر (اول شخص، و سوم شخص) به صورت زنده ای همراه می کند. در حقیقت، به جای سه ضمیر فقط دو ضمیر من / تو وجود دارد که خود را در برابر قلمروی قرار می دهد که شخص حضور ندارد، یعنی قلمرو «او». آگاهی بنونیست در مورد این مسئله ریشه در تجزیه و تحلیل گرامری ضمیر در زبان عربی دارد. او متوجه می شود که در زبان عربی وجه تمایزی میان اول شخص و دوم شخص (کسی که صحبت می کند و کسی که مخاطب است) با شخص سوم که غایب است، قائل می شوند. این دسته بندی نشانگر عدم تقارنی است میان ضمائر؛ عدم تقارنی که نشانگر این حقیقت است که در بسیاری از زبانها «سوم شخص»، در ارتباط با اول و دوم شخص، بی نشان بوده و اینکه ضمیر سوم شخص یک پدیده جهانشمول نیست.

آنچه ما تاکنون در موردش صحبت کردیم، کارکرد غیرشخصی objective و شخصی subjective زبان بود. زبان ترکیبی است از دو نظام مستقل که یکدیگر را قطع می کند: دنیای اول شخص و دوم شخص که



صحبت کردن نیست) وارد زبان می‌شود. در این فرآیند ورود، کودک فضاهایی را کشف می‌کند که خود او، به عنوان يك فاعل، می‌تواند آنها را اشغال نماید - این فضاها نقاطی است که به زبان ملحق می‌گردد. به عبارت دیگر، با ورود کودک به زبان، یا با ورود يك فاعل جدید به درون ساختار زبان، زبان متحول و دگرگون می‌شود. از طریق کشف و اشغال همین فضاهاست که کودک قادر به فراگرفتن ویژگیهای ضمایر شده و نسبت به آنها کسب دانش می‌کند: کودک متوجه می‌شود که پدر یا مادر او را «تو / شما» خطاب می‌کند. این آگاهی می‌تواند توسط «من»، در شرایطی که «من» خارج از گفتگو نگاه داشته شده (یعنی زمانی که پدر و مادر با یکدیگر، و در مورد کودک، صحبت می‌کنند) تغییر نماید. این تغییر آگاهی یعنی درک این نکته که «تو / شما»، (که توسط آن، کودک از طرف پدر یا مادر، مخاطب قرار می‌گیرد) می‌تواند توسط يك «او» تغییر نماید؛ و این خود این امکان را به وجود می‌آورد که نام مناسب و مربوط در يك سلسله از تفاوت‌ها تبیین شود - و اینکه کودک فقط يك دال signifier است که دانما توسط يك رشته ارتباطات تعویضی و جانیشینی تعریف و بازتعریف می‌شود.

در این حالت، جفت «من / تو»، با عبور از فضای خالی «او» از حالت يك جفت دو عبارتی به يك ساختار ارتباطی تبدیل می‌گردد، و از طریق تجربه کردن همین فضای خالی است که کودک وارد زبان می‌شود. عبور از این فضای خالی، قطع رابطه‌ای است که برای کنترل زبان ضروری است، و تجربه این قطع رابطه یعنی چشیدن اولین طعم نیستی - لحظه‌ای که در آن ورود به زندگی انسانی از طریق سفری به سوی مرگ آغاز می‌گردد. به عبارت دیگر، کودک متوجه می‌شود که می‌تواند، در يك زمان مشخص و توسط ضمیر «او» یا اسم مناسب و مربوط، در فضاها و مکان‌های متعددی حضور داشته باشد؛ حضوری که خودش در انتخاب آن سهمی نداشته، بلکه توسط «من / تو» تعیین گردیده است. در واقع این «من / تو» هستند که به «او» شکل داده و آنرا تعریف و بازتعریف می‌کنند. همین تجربه است که به زبان کیفیتی مهیب و ترسناک می‌دهد.

برای دست یافتن به دنیای عدم حضور - دنیای علامت و نشانه، جایی که يك چیز می‌تواند نشانی از چیز دیگر باشد - باید مدام بر خودپرستی‌های خود زخم وارد کنیم؛ خودپرستی‌هایی که دنیایی را برای ما تصویر می‌کنند که به حضور ما وابسته است. این فرآیند هم‌چنین، در حرکتی مخالف، ایجاد کننده و هستی‌دهنده هویتی است که توسط آن این عدم حضور اشغال شده و نامگذاری می‌شود. از این‌رو، این نامگذاری اعطاء کننده يك وحدت و يك هویت، یعنی همان حضور است. به عبارت دیگر، نام مناسب از يك سلسله کیفیت‌های فیزیکی به تعداد بیشماری نشان غیر حضوری تغییر شکل می‌دهد. این نام همان چیزی است که مرز خروج فاعل از قلمروئی را تعیین می‌کند که در آن «او» ساخته و پرداخته می‌شود؛ و این خروج، در فرآیند عبور از میان زبان، دائماً تکرار می‌گردد. زمانی که کودک مقررات جایگزین کردن ضمایر را خوب آموخت، خود را تقسیم شده میان دو جهان می‌بیند - جهانی که خود او فاعل خبر (مخبر) است و دانما، به عنوان يك دال signifier در آن حضور دارد، و جهانی که او فقط در بیان خبر است و دانما، به عنوان يك مدلول signified در آن ظاهر می‌شود.

ارزش کار بنویسند در تمایز قابل شدن میان دو قلمرو متفاوت زبان است - قلمرو مخبر و قلمرو خبر - اما به دلیل قبول غیر انتقادی استقلال این دو قلمرو، تفسیر او از ارتباط آنها بلااثر مانده است. ثمره چنین قبولی

علامت منحصر به فرد ولی متحرك «من» - علامتی که می‌تواند توسط انگشت هر سخنران درباره شرایطی که او هر بار فقط در گفتمان خود به آن اشاره می‌کند - این خطر را دفع می‌کند.

چنین برداشتی، از کاربرد ضمیر، ظاهراً شبیه برداشتی است که در آن ضمایر فقط برای اجتناب از تکرارهای غیر ضروری مفیدند و خود آنها هیچ اهمیتی ندارند. اما بنویسند، گرچه توجیهی تئوریک ارائه نمی‌کند، این حقیقت را گوشزد می‌نماید که ضمایر برای کارکرد زبان مطلقاً ضروری هستند. او این نکته را زمانی مطرح می‌کند که مستقیماً به مسئله ذهنیت در زبان می‌پردازد، یعنی زمانی که این تضادها خود را به روشنی نشان می‌دهند. تا مدت زمانی چنین به نظر می‌رسید که فرق میان «گفتمان» و «تاریخ» تمایزی است میان شخصی که زبان را به کار می‌برد و خود زبان. بنویسند این برداشت را آشکارا مردود می‌شمرد:

«ما همیشه تمایل به آن تصور ساده‌اندیشانه دوران کهن داریم که در آن يك انسان کامل انسان کامل دیگری را کشف می‌کند و زبان، مسائل آنها را کم‌کم حل می‌نماید. این برداشت يك توهم صرف بیش نیست. ما هرگز نمی‌توانیم انسان را جدا از زبان بازیابیم، و ما هرگز او را در حال اختراع زبان نخواهیم دید... آنچه ما در جهان می‌یابیم انسانی است سخنگو، انسانی که با انسان دیگر صحبت می‌کند، و زبان تعریف واقعی انسان را می‌سازد.»<sup>۱۵</sup>

این موضوع کاملاً روشن است که، در نظر بنویسند، زبان در ارتباط با دیگری شکل می‌گیرد. اما او توضیحی درباره اساس زبانی این دهگری به دست نمی‌دهد. یکی از مشکلات اساسی تئوری بنویسند این است که این تئوری نمی‌تواند عناصری را که از هم متمایز نموده در يك ساختار جمع کند؛ ولی این نکته را نباید فراموش کرد که، متمایز ساختن این عناصر از یکدیگر، نه تنها کمک بزرگی به درک ساختار زبان نموده بلکه، از همین طریق، درک نوع ارتباطات میان افراد را آسان‌تر کرده است. آنچه در تئوری بنویسند نه ناقص بلکه ناکامل به نظر می‌رسد، نبود ساختاری است که این عناصر را تبیین نماید. چنین تبیینی بستگی به بررسی مجدد بعضی تمایزات اولیه بنویسند دارد. خدمتی که او برای درک بهتر این مسائل به ما کرده این است که «من / تو» را از «او / آن» مجزا کرده و آنها را در برابر هم قرار داده است. این کار او منجر به رد این باور ساده‌اندیشانه شده که مسیر عبور از «من» به «تو»، به «او» و به «آن» را امری اجتناب‌ناپذیر و مداوم تلقی می‌کند. اما نادیده گرفتن ارتباط میان آنها به معنی نادیده گرفتن این مسئله است که کارکرد ضمایر من / تو فقط زمانی می‌تواند مقولاتی منطقی و مستدل برای فاعل خبر (مخبر) باشد که از مسیر سوم شخص عبور کند:

عبوری که به این ضمیر، یعنی سوم شخص، اجازه می‌دهد هم‌شکل شخصی و هم غیر شخصی به خود بگیرد. در واقع این فاعل خبر است که، با انتخاب خود، به ضمیر سوم شخص این اشکال را اعطاء می‌کند. بعلاوه، اشکال مختلف گفتمان توسط تاریخ تعیین و مشخص می‌شود. زیرا همین درگیر شدن فاعل خبر در تاریخ است که باعث می‌شود در تاریخ در بیان گفتمان ظاهر و هویدا گردد.

مسئله قابل اهمیت، در اینجا، تغییر و تحولاتی است که در يك زمان مشخص در نظام زبانی به وجود می‌آید. به عبارت دیگر، يك روایت می‌تواند در يك زمان مشخص کارکردهای متفاوت داشته باشد. در فرآیند رشد يك کودک لحظه‌ای وجود دارد که کودک (کودکی که هنوز قادر به



خارج است و کاربرد زبانی که در آن فاعل می تواند مکان خود را تشخیص دهد. تشخیص چنین مکانی، توسط فاعل، هم به معنی تجربه عبور از قلمروئی است که در آن «او» ساخته و پرداخته می شود و هم به معنی تجربه کیفیت های متفاوت این مکان. به عبارت دیگر، نمی توانیم زبانی مستقل از ذهنیت و ذهنیتی مستقل از زبان داشته باشیم، بلکه باید تلاش کنیم آنها را به صورت یک ساختار، که اجزایش در ارتباط با یکدیگر است، درک نماییم.

این بدان معناست که «حقیقت» اتفاقات تاریخی هرگز برای ما روشن نخواهد گشت، زیرا با عبور فاعل از قلمرو سوم شخص، دیگر روایت تاریخی نمی تواند یک روایت عینی (objective) تام و بدون دخالت ذهنیت فاعل باشد. فاعل، در واقع، از یک طرف دیگران و تاریخ را توسط مفاهیم خود درک می کند و از طرف دیگر دانش او که بر پایه این مفاهیم استوار است یک تولید اجتماعی (در شرایط مشخص زمانی و مکانی خود فاعل) بوده، و از این رو فرد برای درک «ماهیت» اتفاقات رخ داده عاجز و درمانده است. این مسئله اتفاقی نیست که، در طی قرون، مذاهب و ایدئولوژی های مختلف شاخه شاخه شده و از آنها نیز شاخ و برگ های جدیدی به وجود آمده است. یکی از دلایل عمده این امر این است که زبان هم آستانه ورود از عینیت به ذهنیت و هم آستانه ورود از ذهنیت به عینیت است. به عبارت دیگر، عبور فاعل از قلمرو «او» باعث می شود که ما نه روایت عینی یا غیر شخصی تاریخ بلکه تفسیر تاریخ داشته باشیم. بر اساس چنین دیدگاهی، درستی کل نوشتارها و روایات تاریخی زیر سنوالمی رود، چرا که ذهنیت راوی و نویسنده آنها در روایت و نوشتار دخالت داشته و همین دخالت کیفیت عینی بودن روایت آنها را خدشه دار می کند. بنابراین، آنچه ما از تاریخ می دانیم نه «ماهیت» آن بلکه تفسیر شخصی تاریخ نویسان از وقایع اتفاق افتاده است. ■□

#### پانویس ها:

1. E. Said. *Orientalism*, Vintage Books, New York, 1979, p.3.
۲. داریوش آشوری، «نظریه غربزدگی و بحران تفکر در ایران»، ایران نامه، سال هفتم، شماره ۲، بهار ۱۳۶۸، صص ۴۵۴-۴۶۰.
3. Foucault, M. *The Archaeology of Knowledge*, London: Tavistock, 1974, p.49.
4. *Ibid.*
5. Foucault, M. 'The Subject and Power', in H.L. Dreyfus and P. Rabinow (eds) (1982) *Michel Foucault: Beyond Structuralism and Hermeneutics*, Brighton: Harvester Press, 1982, p.101.
6. (Jacques Alain Miller, 1966: 5).
7. Emil Benveniste. *Problems in General Linguistics*, translated by Mary Elizabeth Meek, Coral Gables, FLA. University of Miami Press, 1971: 208-9.
۸. معمولاً عبارت *histoire* بنویسنده را در زبان انگلیسی «روایت» narrative ترجمه می کنند. چنین ترجمه ای نیروی این عبارت را که معنی آن در زبان فرانسه ترکیبی است از تاریخ و داستان، کاهش می دهد.
9. E. Benveniste, *op. cit.* 1971: p. 206.
10. E. Benveniste, *Ibid.* 1971: p. 208.
11. E. Benveniste, *Ibid.* 1971: p. 210.
12. E. Benveniste, *Ibid.* 1971: p. 209.
13. E. Benveniste, *Ibid.* 1971: p. 207.
14. E. Benveniste, *Ibid.* 1971: p. 220.
15. E. Benveniste, *Ibid.* 1971: p. 224.
16. E. Benveniste, *Ibid.* 1971: p. 208.

این است که ارتباط میان فاعل خبر و خود خبر مبهم و نامفهوم باقی بماند. در تئوری بنویسنده، تاریخ و گفتار توسط حضور فاعل خبر در گفتار و عدم حضورش در تاریخ از هم متمایز شده است. اما به دلایلی که در بالا اشاره کردیم می توان نتیجه گرفت که:

۱- فاعل خبر در قلمرو سوم شخص حضور دارد، زیرا گرچه مستقیماً در ضمائر بیان خبر ظاهر نیست، ولی این ضمائر در درون دال signifier ساخته و پرداخته شده اند. از این رو،

۲- گفتار وابسته به تاریخ و در ارتباط با تاریخ است، دقیقاً به این دلیل که استنادهایی که می تواند به نام های مناسب وصل گردد مکان ضمائر را در گفتار تعیین می کند.

آنچه می تواند در گفتار گفته یا گفته نشود، بوسیله تبیین تاریخ تعیین می گردد. بررسی یکی از مثال هایی که خود بنویسنده از داستانی از بالزاک آورده می تواند ما را در درک چنین کارکردی یاری نماید:

«هنگامی که مرد جوان سالن را دور زد، نگاهی به آسمان و سپس به ساعت خود انداخت، قیافه ای ناشکیبا به خود گرفت، داخل یک تنباکو فروشی شد و به محض ورود سیگاری روشن کرد. او در برابر آئینه ای ایستاد و لباس های خود را، که نسبتاً شیک تر از آن بود که ذوق و سلیقه خوب در فرانسه آنها می پسندد، [II] برانداز نمود. او یقه و جلیقه سیاه مخملی خود را، که روی آن یکی از آن زنجیرهای طلایی سنگین ساخت ژنو چندین بار عبور کرده بود، مرتب نمود... هنگامی که مغازه ها شروع به روشن کردن چراغ های خود کردند و هوا تاریک شد. او راه خود را به طرف میدان پالاس رویال ادامه داد...»<sup>۱۶</sup>

بنویسنده بر تمام وقایع اتفاق افتاده در زمانهای تاریخی تأکید کرده و در کنار یکی از آنها که به زمان حال روایت شده، علامت [I] را افزوده و در زیر نویس اشاره می کند که: «اندیشه و پژوهش نویسنده، که خارج از قلمرو روایت است.»

لحظه حساس و بحرانی در این نقل قول لحظه ای است که، به تصدیق خود بنویسنده، در حال خارج شدن از تقسیم بندی اوست - لحظه ای که بالزاک در روایت دخالت کرده و به ما می گوید که لباس های مرد جوان شیک تر از ذوق و سلیقه خوب فرانسوی است. بنویسنده معتقد است که این زمان مستقیماً در ارتباط با نویسنده و مستقل از روایت است.

پذیرفتن این نظر بنویسنده یعنی نادیده گرفتن این نکته که شخصیت نویسنده و نقشی که او بازی می کند یکی از عمده ترین عوامل کارکرد روایت است. معرفی چنین زمانی، نویسنده را به عنوان کسی که واقف به همه چیز است در زمان قرار می دهد؛ اما این موضع نه امریتی به این زمان می دهد و نه امریتی در شخصیت تاریخی بالزاک به وجود می آورد. چنین موضعی، توسط تکرار و تفصیل زمان های ماضی، از یک طرف درستی روایت را ضمانت کرده و از طرف دیگر، توسط کنایه و مجاز، صداقت نویسنده آنها تضمین می نماید. ارتباط میان زمانها در این گونه داستانها، یا بهتر بگوییم، در این گونه نوشتارها، نه یک ارتباط مجزا و تقسیم شده بلکه منسجم و همبسته است.

در نظریه بنویسنده، تشخیص قلمروهای تاریخ و گفتار از یکدیگر، بسته به قایل شدن تمایزی است میان کاربرد زبانی که فاعل کلام از آن